

بشکند بار دگر لاله زینس مراد
غنچه سرخ فرو بسته مر بار شو

ا س م ر گ ه

S I M O R G H

کاش آینه ای بود در روز بیک که در گنج

من گفتم به بهار که گشت آید باز

خوبتر لا مردیم

روزگار که به بهار آمد آغا شو

آنکه نهان بود از آینه ما، مردیم

مرشدیم لاله از آینه سیاه بگریه نهاد،

روزگار در گریه و بهار گدازد...

به بارستان آموخت و جدید شدن

شاد بخت هنر است

بیک پیروز و سپید شدن...

شاد که در سر و دلاز

ی

شاد بخت هنر است

گر به شاد شود لاله بکشد

لیک هرگز نپسندیم به خوشتر

زندگی صحنه بخت هنر است

چو یک صبح به جانش و روز

هر کس نغمه خود بخواند و از صحنه ره

به خبر از همه خندانیم

صحنه پیوسته به جات

با غم غیب بزرگیت

خرم نغمه که محو هم بسیارند...

که دور از ما باد

بشکند بار دگر لاله زینر مراد
غنی سرخ فرو بسته میز بار شو

ا
س
م
و
ر
گ
ه

من گفتم به بهار که کشت لید باز
روزگار که بسته آمد آغاز شو
روزگار در دست بهار گذر ...
شاد بخت بهر است
شاد که از سر بهر والد

لیک هرگز پسندیم به خویش
چو یک شک به جانش روز
به جز از همه خندان بهیم
بغم غریب ز لیت

که دور از ما به

کاش این به روز در روز بزرگ در کس

خویش را مردیم
آنکه نهان بود از این به ما، مردیم
مرشدیم لاله از آن سینه بر بالین نهاد
به ما رستگار آموخت و جدید شدن

پیک پیروز مردید شدن ...
شاد بخت بهر است

گر به شد تو دلمه دگر به شد
زندگی صحنه بخت بهر است
هر کس نغمه خود حملد و از صحنه ره
صحنه پیوسته به جات

خرم کس نغمه که محوم بسیار به



عبداللہ

سال «نیما» در سیمرغ،

سال ۷۴ در سیمرغ سال «نیما» خواهد بود !

سیمرغ

شماره ی ۵۸ - خرداد و مرداد ۱۳۷۴

شاد بخت بهر گزین
گر به شد تو دلدار دلگشاده
زندگ صحنه ی خنجر بر سر زنده است
هر کس نغمه خود بخواند در صحنه ره
صحنه پر بسته به جرات
خرم کس نغمه که موم بسپارند به ...

روی جلد: شعر از ژاله اصفهانی

۲	طرحی از کلی
۳	«نوروز دور از ...» و... باقر مومنی
۴	روزنامه نگار غریب...

مصاحبه

۷	گفت و شنود با منظر فروهر	سودابه اشرفی
۱۴	گفت و شنود با رضا عبده	سیمرغ
۱۹	گفت و شنود با سلمان رشدی	سعید شفا
۲۴	گزارش از... با ایزابل آینده	سودابه اشرفی

شعر

۲۶	جهان، جلوه گاه تو	مانی
۲۷	چهار شعر	روشنک بیگناه
۲۸	آوازه های گم	فریار
۲۹	قهر، تشنه، شیار ظلمت	قاضی نور، برهمن
		مرادی
۳۰	صداها، واسیل کازانتسف	مسعود منش

داستان

۳۲	پرواز	قاضی ریحانوی
۳۴	جایی که کار می کنم	آن کامینز، کاتوزی
۳۹	زندانی جدید	فریبا وفی

مقاله، نقد، بررسی

۴۳	بد نگوییم به مهتاب...	مسعود خمایی
۴۸	دموکراسی	فریدون دادرس
۵۴	نامه ها	حسن شایگان
		علی آزاد، دکتر برال
۵۶	گمان ها و واقعیت ها	علی پارسا
۶۰	نگاه شگفتی و هراس	دکتر سلیمانی
۶۲	تازه های هنر	کیخسرو بهروزی
۶۶	از آفتاب تا آفتاب	زهره مهرگان

طرحهای این شماره: اردشیر محصص، محمد صدیق، کلی، پیکاسو، سیروس مالک، کوروش سلیمانی و کیخسرو بهروزی

✱

سردبیر: مرتضا میرآفتابی

صفحه آرایی: م - میرآفتابی

تلفن و فکس: ۷۷۰-۷۶۹۰ (۷۱۴)

Simorgh Magazine

Editor-in-Chief & Publishing:

Morteza Miraftabi

Layout: M. Miraftabi

اشتراک سالیانه در: آمریکا - ۲۸ دلار

اروپا - ۷۰ دلار کانادا - ۴۸ دلار

تکفروشی در: آمریکا - ۲.۵ دلار

کانادا - ۳ دلار اروپا - ۴ دلار

Address:

P.O BOX 3480

MISSION VIEJO, CA 92690

TEL& FAX (714) 770-7690

— آرا و نظر نویسندگان الزاماً، رای و عقیده ی سیمرغ نیست.

— سیمرغ در ویرایش مطالب مجاز است.

— لطفاً همراه ترجمه یک نسخه از اصل را ارسال دارید.

— مطالب رسیده بازگردانده نمی شود.

می پرسید روزهای عید در سرزمین بیگانه چه می کنی؟ *

می اندیشم:

به وطن می اندیشم که فرسنگ ها از آن دورم، به مردم وطن می اندیشم که سال هاست از جمعشان بیرونم؛ به خویشان و دوستانی که در گذشتند و از مرگشان تنها خبری شنیدم، و زندگانی که دیگر بیگانه اند، و به کودکان و نوجوانانی که اصلاً نمی شناسم. به ناآشنایی هم می اندیشم: به وطنم و به مردم وطنم که آنقدر چهره عوض کرده اند که اگر روزی دیگر باز آنها را ببینم نخواهم شناخت، و به احساس بیگانگی می اندیشم:

آشیانه ای که کنام جانوران شده و بجای آواز و ترانه های آشنا، اصواتی منکر و گوشخراش در آن طنین انداز است. هر هموطنی که به اینسو می آید اولین سخنش اینست: «نمی دانید مردم چقدر بد شده اند!» و فساد در سراسر جامعه حکمفرماست؛ مواد مخدر، فحشا، رشوه، دروغ، کلاهبرداری، و همه ی اینها آشکار و رو در رو؛ و قباحات از میان رفته است، یعنی که باید خوبی ها و زیبایی ها را پنهان کرد. و من می اندیشم به دست قطع شده ای که چنگ می نواخته، به سر بریده ای که می اندیشیده و به قلب سوراخ شده ای که عشق می ورزیده. و به دوشخصیتی و ریایی کودکان و نوجوانان می اندیشم (حالا دیگر همه از شکم مادر فقیه بدتیا می آیند!).

به طبقه ی تازه کلان راهزنان با «محاسن» می اندیشم که در یک شب میلیون ها صرف سور و سرور می کنند و با ترتیب مجالس افسانه ای قصه های هزارویکشب را از یاد برده اند، و از دزدی میلیاردها، و به فقر می اندیشم: به معلمی که شاگردانش را رفوزه می کند تا به عنوان تدریس خصوصی ساعتی سه چهار هزار تومان پدر و مادر آنها را سرکیسه کند، به دلال های ارز که در خیابان ها سر راه رهگذران را می گیرند، به کارمند و کارگری که باید سه کار در یک روز انجام دهد تا به زحمت کمر خرج خانواده را بشکند و چون درماند، اول اعضای خانواده و سپس خودش را بکشد؛ و به سگته های قلبی، همراه با مرگ جوانان...

و عزا می گیرم.

می اندیشم به دندان قروچه ها، و به کینه و خشمی که دیگر آشکارا در چهره ها رخ می نمایند، به دشنام ها و لعنت هایی که دیگرمردتهاست جای لطیفه ها و پچیچه ها را گرفته اند؛ و به نطفه ی صبحی می اندیشم که در رجم شب سیاه تیره ی وطنم دارد شکل می گیرد: به سلول ها و محفل هایی که نوشته های پنهانی در آنها دست به دست می گردد، و به هیاهایی که در میدان ها و کوچه های یک شهر طنین می افکند و چون یک لحظه در صدای رگبارها گم شده پژواک آن لحظه های بعد در شهری دیگر- و این بار رساتر- صلا ی زندگی سر می دهد.

به بوته های آتشی می اندیشم که در شب چهارشنبه سوری پاسداران چهل را در شعله های خود فروبرده است و به شاعر ایرانی عرب زبانی که هزاروچهارصد سال پیش خطاب به پیام آوری طعنه زد که تو از پشت آدم به دنیا آمده ای که از خاک آفریده شد و خاک پست و فرودین است و من زاده ی شیطانم که از آتش است و النار یعلو... و آتش رو به فراز دارد... و من به لبخنده ی شکوفه ها می اندیشم.

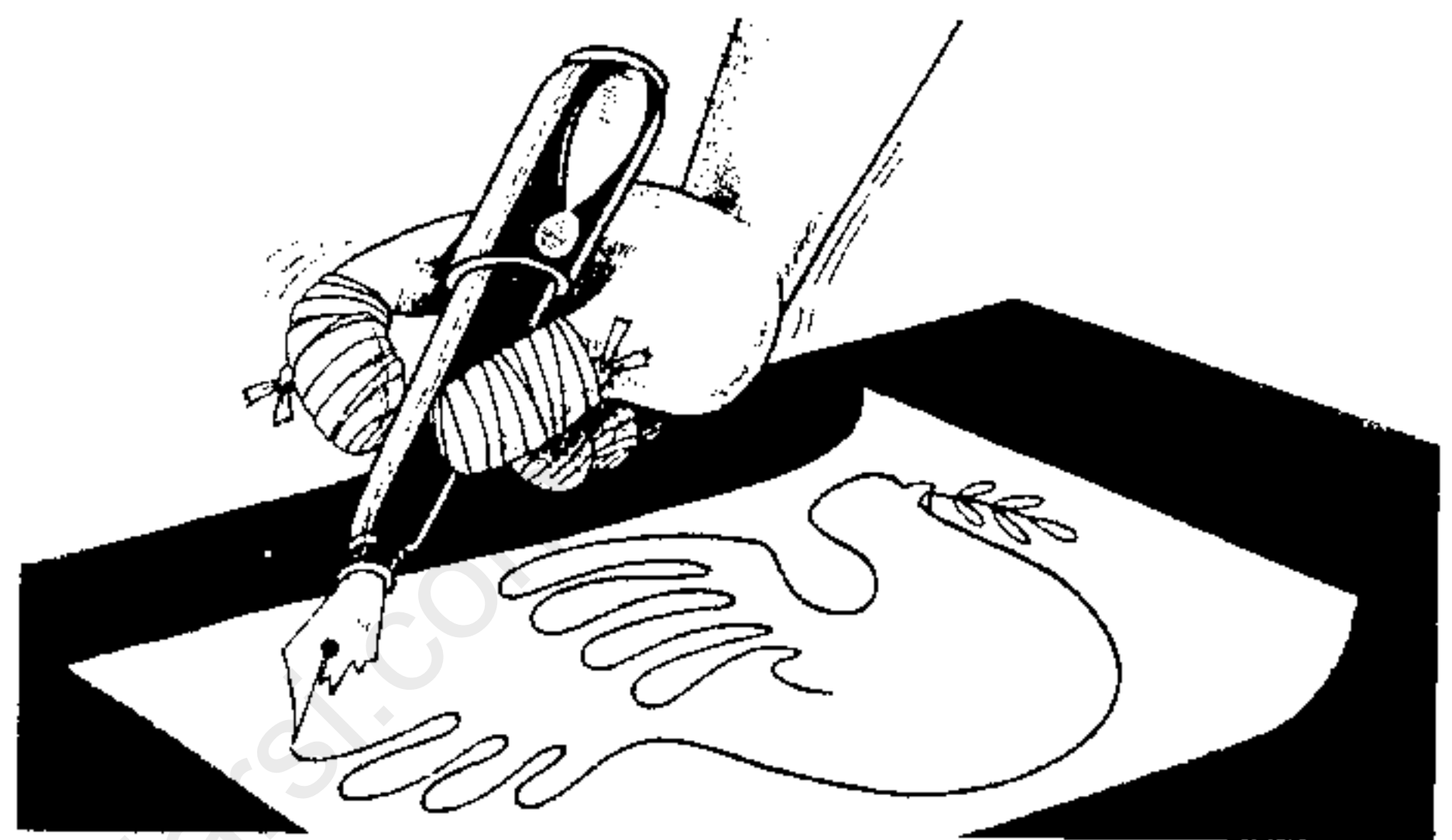
باقر مومنی ۱۳۷۳/۱۱/۷

* پرسش مجله ی آدینه از بعضی افراد ایرانی که در تبعیدگاه های خارج از کشور به سر

می برند.

«نوروز دور از یار و دیار»

و حرف هایی که سانسور شد!



حضرت میرآفتابی سلام. از محبتی که در ارسال منظم مجله ی سیمرغ می کنی و این حقیر را شرمند می کنی بی نهایت ممنونم.

احتمالاً میدانی که مجله ی آدینه چاپ داخل کشور، یکی دو ماه پیش از عید امسال از عده ای از ایرانیان ساکن خارج سوال کرده بود که شب عید را در خارج چگونه می گذرانند که یکی از آن میان هم من بودم. تا آنجا که اطلاع دارم عده ای- و از جمله خود من- هرکدام به سلیقه ی خود پاسخی به این سوال داده بودند ولی از قرار معلوم آدینه جز تعدادی از جواب ها را به دلایلی که بر همه ی ما معلوم

است چاپ نکرد. فکر می کردم، و چقدر خوب بود، که یکی از نشریات خارج این پاسخ های سانسور شده را چاپ می کرد ولی هیچ کدام دست به چنین اقدامی نزدند. من متأسفانه به پاسخ های چاپ نشده و نویسندگان آن دسترسی ندارم و به همین دلیل به فرستادن مطلب خودم - که جزء مطالب سانسور شده است- اکتفا می کنم. که هر بلایی دلت خواست سر آن بیاوری. برای تو و برای کسانی که برای رشد و ترقی فرهنگ مترقی در کشورمان و در میان هم میهنان خارج از کشور کوشش می کنند از صمیم دل آرزوی موفقیت دارم.

قربان تو باقر

۲۱ خرداد ۱۳۷۴



HEINRICH KLEY

از سرزمین عجایب

گرانی بی وقفه و بی ثباتی قیمتها در سراسر کشور ادامه دارد

اخبار و گزارشهایی که از داخل کشور به دستمان می رسد، به طور عمده پیرامون گرانی کمرشکن و اوضاع فاجعه بار اقتصادی است که گریبانگیر هموطنان ستمدیده ماست. در زیر بخشهایی از این گزارشها از نظراتان می گذرد:

تهران

قیمتها ثبات ندارد. در فاصله صبح تا غروب، قیمتها چندنوبت بالا می رود. باورکردنی نیست، ولی برای این که باورتان بشود، تغییر قیمتها در بعضی از روزها را به شما می گویم.

صبح روز سه شنبه ۱۹ اردیبهشت، قیمت دلار ۵۵۰ تومان بود، ولی بعدازظهر به ۶۰۰ تا ۶۵۰ تومان رسید. در همین روز، قیمت برنج، که صبح ۴۵۰ تومان بود، بعدازظهر به ۶۰۰ تومان رسید. لپه از ۵۰۰ تومان در صبح به ۶۵۰ تومان در عصر رسید. سکه بهار آزادی از روز دوشنبه ۱۸ اردیبهشت شروع به افزایش کرد و از ۵۵ هزار تومان به ۷۲ هزار تومان در عصر سه شنبه رسید. روز پنجشنبه ۲۱ اردیبهشت، رژیم به دلالت ارز در چهارراه استانبول حمله کرد و تعدادی از آنها را دستگیر کرد. این موضوع باعث شد تا قیمت دلار پایین بیاید...

الان بازار فروش ارز در رکود کامل است. آنهایی که دست اندر کار خرید و فروش ارز هستند، می گویند این آرامش قبل از توفان است و به زودی قیمتها مجدداً به صورت سرسام آوری بالا خواهند رفت. کسبه، به ویژه فروشندگان لوازم صوتی و تصویری و لوازم خانگی، از فروش اجناسشان خودداری می کنند و می گویند اگر امروز آنها را بفروشیم فردا بایستی گرانتر بخریم. آهن آلات نیز فوق العاده گران و کمیاب شده است. هزینه های بیمارستان خیلی بالا رفته و به همین جهت، تعداد بیماران مراجعه کننده به مطبها و بیمارستانها فوق العاده کم شده است.

قیمت برخی از کالاها در تهران در روز ۱۹ اردیبهشت:

نام مواد	وزن	قیمت
لپه پیوندی	بسته ی ۹۰۰ گرمی	۵۱۵ تومان
لوبیا چیتی	"	۴۸۲ تومان
نخود	"	۴۸۲ تومان
لوبیا قرمز	"	۴۸۲ تومان
عدس	۷۵۰ گرمی	۴۰۰ تومان
گوجه فرنگی	هر کیلو	۹۰ تومان
پیاز	"	۶۰ تا ۷۰ تومان
سیب زمینی	"	۱۱۰ تا ۱۲۰ تومان
گوشت مرغ تازه	"	۴۱۵ تومان
گوشت مرغ تازه، ران و سینه هرکیلو	"	۵۲۰ تومان

اردبیل، ۲۴ اردیبهشت:

نام جنس	هر کیلو	قیمت قبلی	قیمت فعلی
نخود	"	۳۸۰ تومان	۵۰۰ تومان
لپه	"	۴۸۰ تومان	۶۵۰ تومان
برنج	"	۵۵۰ تومان	۷۰۰ تومان
گوشت	"	۶۵۰ تومان	۸۳۰ تومان
موز	"	۳۰۰ تومان	۶۰۰ تومان
خیار	"	۸۰ تومان	۱۴۰ تومان

چشم کنکاش
نشریه حقوق بشر
جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران
مردم چیست
ایران تریبون
ایران زمین

قزوین، ۲۰ اردیبهشت:

هر قرص نان بربری از یک تومان به ۵ تومان افزایش یافت. برنج درجه ۳، که قبلاً کمتر کسی آن را می خرید، از ۳۸۰ تومان به ۶۰۰ تومان رسیده است.

مراغه:

با بالا رفتن قیمت مواد غذایی، قدرت خرید اکثر خانواده ها به اندازه یی نیست که بتوانند برنج و گوشت و سایر مواد ضروری را بخرند، آنها به خوردن نان خالی روی آورده اند.

ایران شهر، ۱۷ اردیبهشت:

روغن ۱۷ کیلویی تا ۱۵ هزار تومان خرید و فروش می شود.

بابل، ۱۸ اردیبهشت:

با فرارسیدن فصل کشاورزی، فشار روی کشاورزان بیشتر شده است، چون هم باید قیمت کود شیمیایی را، که گران شده، بپردازند و هم دستمزد کارگران روزمزد را، که به میزان چشمگیری افزایش یافته است. چای و شکر نیز که از جمله مایحتاج ضروری کشاورزان زحمتکش این منطقه محسوب می شود، کمیاب و گران شده است.

نابودی آثار باستانی در ایلغار آخوندیها

اطلاعات درج شده است، ضریح امام زاده زرین نوا در قائمشهر نیز در حالی که به صورت قطعات بسته بندی شده آماده خروج از کشور بود، کشف شد. این روزنامه نوشت که خسارتهای جبران ناپذیری به این اثر ارزشمند، که قدمتی ۸۰۰ ساله دارد، وارد آمده است.

غارث بخش مهمی از نفیس ترین آثار هنری و میراث باستانی کشورمان و فروش آنها به بهایی نازل در کشورهای خارجی، تنها یکی از وجوه ایلغار آخوندیها ضد فرهنگ و ضد ایران است.

مدیر میراث فرهنگی استان بوشهر گفت بیش از ۸۰ درصد آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف برازجان، به دلیل حفاریهای غیرمجاز توسط افراد سودجو، روبه نابودی است. روزنامه جمهوری ۱۴ اردیبهشت، که این خبر را منتشر کرده است، افزود: این شهر که متعلق به دوره ساسانیان است، در زمستان سال گذشته از زیر خاک بیرون آمد. یک معبد، یک آتشگاه میتراییسم (آیین مهرپرستی)، دژ دفاعی و تل خندق از جمله آثار ارزشمند این شهر تاریخی است. در گزارش دیگری که در روزنامه



در ایران

* زنان از حقوق انسانی و اجتماعی محروم شده اند؛

* کارگران و زحمتکشان را بخاطر اعتراض به گرانی و درخواست کار و نان و مسکن، به گلوله میبندند.

* آزادی عقیده و بیان ممنوع است؛

* مخالفان رژیم، دستگیر، شکنجه و اعدام میشوند؛

* ملیتها و اقلیتهای مذهبی سرکوب میشوند؛

* راهپیمائی و تظاهرات اول ماه مه ممنوع است؛

* تشکیل سندیکا و اتحادیه ممنوع است؛

* اعتصاب ممنوع است؛

* تشکیل حزب ممنوع است؛

سرنگون باد رژیمی که مردم محروم را بخاطر

درخواست نان و آب، در خون خود غرقه میکند!

* نمایندگان جمهوری اسلامی ایران را از سازمانهای بین المللی و از سازمان جهانی کار بیرون کنید!

* در برابر معامله و مامشات دولتهای خود با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و افزودن فشار بر پناهندگان سیاسی ایرانی، واکنش نشان دهید!

* آزادی زندانیان سیاسی و توقف شکنجه و اعدام در ایران را خواستار شوید!

* از مبارزات همکاران خود در ایران علیه استبداد، بی حقوقی و بی عدالتی اجتماعی حمایت کنید!

دادگاه نمایشی!

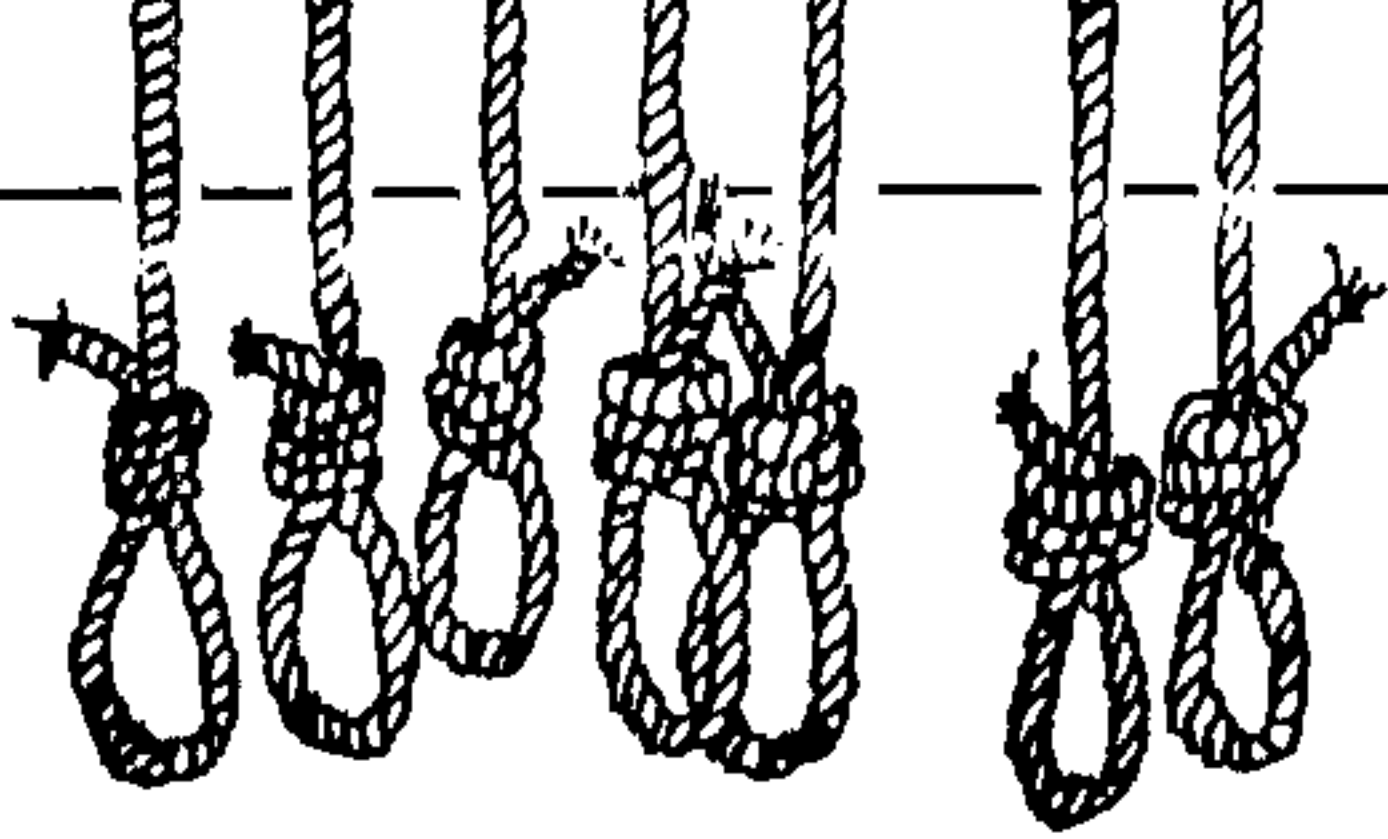
رژیم جمهوری اسلامی یکبار دیگر به نمایشات تلویزیونی و تشکیل دادن دادگاههای باصطلاح علنی روی آورده است! محاکمه سه زن متهم به وابستگی به سازمان مجاهدین و عامل قتل کشیشان و بمب گذاری در حرم حضرت معصومه و مقبره خمینی. اما پرسیدنی است که هدفهای رژیم از این نمایشات ساختگی و مصنوعی چیست؟ رژیم در این رابطه اهداف متعددی را در مد نظر دارد که میتوان بشرح زیر شماره کرد:

— رژیم اسلامی اکنون در وخیمترین و حادثترین بحران اقتصادی و مالی خود در تمامی طول عمرش قرار دارد و بهمین دلیل برای تداوم حیات خود احتیاج مبرمی به کمکهای اقتصادی و مالی کشورهای غرب دارد و در همین رابطه تلاش ریاکارانه ای را برای چهره سازی از خود و رفع اتهام قتل کشیشان و اقلیتهای مذهبی که به حق از سوی قسمت عمده مجامع جهانی و اپوزیسیون ایرانی متوجه خود او شده است، بعمل میآورد. قتلهایی که موجب برانگیختگی افکار عمومی کشورهای غرب نیز گردید.

— با به اصطلاح علنی کردن دادگاه که با اتکاء به اعترافات ناشی از شکنجه های طولانی جسمی و روحی حاصل شده است، بر آنست تا قدری چهره خود را در زمینه حقوق بشر بهبود بخشد. چهره ای که اساساً به رژیم محاکمات چند دقیقه ای پشت پرده و سربه نیست کردن مخالفانش شهره گردیده است. این هدف هم همچون هدف فوق الذکر مصرف خارجی دارد.

— اما جنایت قتل کشیشان موجب برانگیختگی و نفرت اقلیت مسیحی مذهب و سایر اقلیتهای مذهبی کشورمان گردید و علاوه بر این از سوی افکار عمومی جامعه نیز بشدت مورد انزجار قرار گرفت. و طبیعی است که هیچ حکومتی نمیتواند اتهام قتل دگراندیشان مذهبی را بعهده بگیرد و بتواند به تداوم حیاتش بیاندیشد. درجه و میزان محکومیت رژیم بعنوان متهم ردیف اول در ارتکاب جنایت فوق آنچنان بالاست که سردمداران رژیم را نسبت به یافتن و محکوم کردن متهم دیگری به هر قیمت به تکاپو وامیدارد.

اما سرکردگان جمهوری اسلامی باید بدانند که بیلان کارکردشان در نقض خشن حقوق بشر و نقض حقوق اولیه اقلیت چنان سیاه است که اینگونه تلاشهای مذبحخانه او نمیتواند کوچکترین خللی در قضاوت افکار عمومی نسبت به وی بوجود آورد. تشکیل محاکمات نمایشی و محکومیتها و قربانیهای از قبل تعیین شده، نتگ دیگری بر جمهوری آدمخوار فقیهان است!



روشنفکران ایران تحریم را محکوم می کنند

گوشه هایی از سانسور در جمهوری اسلامی

سلام ۱۴ اسفند در ستونی با عنوان پشت تیر اخبار و با تیتري ینام صرفاً جهت اطلاع! گوشه هایی از سانسور مطبوعات در جمهوری اسلامی را انشاء میکند. نگاهی باین افشاگرها با توجه باین که توسط یکی از جناحهای رژیم افشاء میشود و صرفاً ادعای مطرح شده از سوی مخالفین رژیم نیست برای رژیم که گاه از سر وقاحت جمهوری اسلامی را آزاد ترین نظام جهانی میدانند، میتواند سندکوبنده ای در افکار جهانی باشد. سلام می نویسد یکی از کاستیهای مطبوعات کشور به خصوص روز نامه ها وابستگی خبری آنها به تلکس خبرگزاری جمهوری اسلامی است. معنای این سخنان سلام این است که در شرایطی که دردنیای امروز که صدها و هزاران منابع خبری روزانه خبر گزارش میکنند، روزنامه های ما موظفند تنها اخباری را که رژیم تجویز میکند منتشر سازند! وبهمین دلیل برای روزنامه ها و رسانه های داخلی، خبرگیری مستقل از روزنامه ها و رادیوها و خبرگزاریهای بین المللی و هم چنین گسیل خبرنگار به نقاط مختلف برای خبرگیری در واقع فاقد معنا است! بنابراین مسدود کردن کانالهای متعدد خبری و ایجاد تنها یک کانال خبری و انحصار این کانال خبری در دست دولت اولین و اساسی ترین شیوه سانسور و کنترل اخبار و اطلاعات توسط رژیم فقها میباشد.

سلام گوشه دیگری از ساطور سانسور در جمهوری اسلامی را بشرح زیر افشاء میکند:

درهمین زمینه یکی از عبارات جالب توجهی که بدنبال این وابستگی به تلکس خبرگزاری وارد حرفه و فرهنگ اصطلاحات روزنامه نگاری کشور شده است و اگر نگوئیم روزانه ولی در طول هفته و یا ماه دست اندر کاران تحریریه روزنامه ها چندین بار با آنها مواجه میشوند عبارت آشنای "صرفاً جهت اطلاع سر دبیران" میباشد که این عبارت در فرهنگ غیر مکتوب روزنامه نگاری به این معنی است که خبر چاپ نشود یا از آن به هیچ عنوان استفاده نشود!

معلوم نیست که اگر از خبری نتوان بهیچ عنوان استفاده کرد اطلاع سر دبیران از آن چه خاصیتی میتواند داشته باشد؟ شاید رژیم از سر بنده نوازی می پندارد که با ارضای سر دبیران و شریک کردن آنها در جرم بتواند راحت تر برسر خلاقیت کلاه گذاشته و اخبار و اطلاعات فرمایشی و جهت داده شده مطابق میل خود را بخورد مردم بدهد!

اما رژیم باینها هم کفاف نمیکند، بلکه دامنه مداخلات خود را تا چگونگی تنظیم همان خبر های دستچین شده و مجاز اعلام شده توسط خود رژیم، در درشتی و ریزی خبر، در اینکه در کدام صفحه چاپ شود و غیره و غیره گسترش میدهد.

سلام در این رابطه می نویسد: "وقتی برخی در فضای دوران پیش از قاجاریه تنفس میکنند و ایران را یک ده فرض میکنند و خود را کدخدا لذا برای جلوگیری از موج گرانی برای مطبوعات دستور العمل صادر میکنند

آنها دارد ولی ما مردم ضعیفی ندارم و آنها محکمتر از آن هستند که دیگران تصور می کنند.

فیروز گوران مدیر مسئول نشریه ی "جامعه ی سالم" می گوید: برخورد های خصمانه ی دولت آمریکا درباره ی نظام جمهوری اسلامی در دوران گروگان گیری برای من شاید به نوعی قابل درک بود، اما رفتار قلدرمانه ی سال های اخیر آمریکا بویژه اهانت های ماه های اخیر که در نطق های کلینتون نسبت به دولت و ملت ایران مطرح شده است، اصلاً قابل درک نیست. برخوردهای فعلی آمریکا بسیار سؤال برانگیز و تداعی کننده ی دخالت در امور داخلی ایران است و آمریکا باید بداند واکنش ملت ایران بعد از هردخالتی قابل پیش بینی نیست.

شاهرخ توپسرکانی سردبیر مجله ی "دنیای سخن" نیز نظر خود را این گونه بیان داشته است: تحریم اقتصادی آمریکا قبل از همه باید از بعد سیاسی مورد توجه و تحلیل قرار گیرد. می دانیم که در به اصطلاح "دکترین نظم نوین جهان" اهرم های

اقتصادی جانشین اهرم ها و فشارهای نظامی شده است اما هرگاه که این ضابطه ی جدید در -صف بندی های به ظاهر یک دست و هماهنگ و حتی زیر پرچم سازمان ملل - علیه کشور و ملتی مورد استفاده قرار گرفته است، آن آثار مورد نظر طراحان و اعمال کنندگان چنین نظریه نه را به همراه نیاورده است.

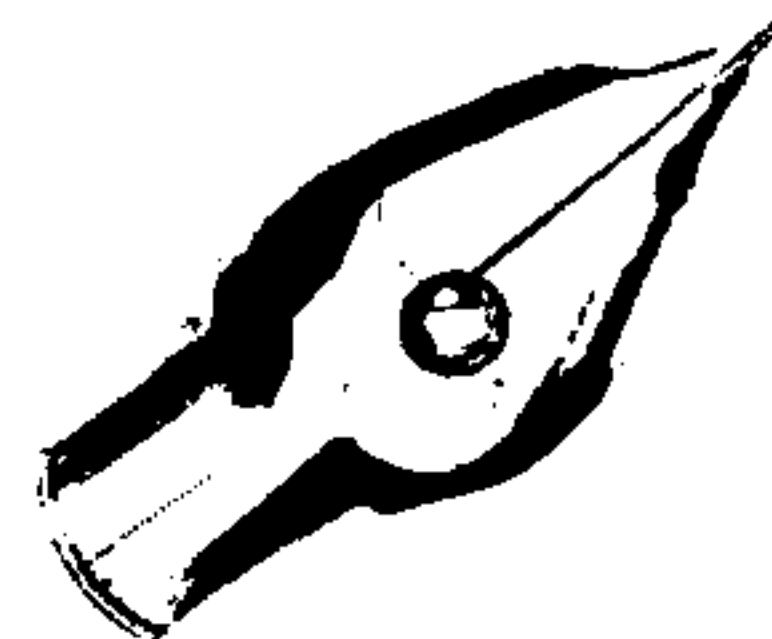
وی می افزاید: تحکیم همبستگی ملی بویژه در شرایط استثنائی و دشوار وظیفه ی تردیدناپذیر فرد فرد یک ملت با فرهنگ و هوشمند است. در هر جامعه ی وجود نظرات و افکار گوناگون امری کاملاً طبیعی و عادی است که نباید به هنگام روبرو شدن با مسائل حیاتی ملی به غلط مورد بهره گیری قرار گیرد.

روزنامه ی نسبتاً جدید الا انتشار ایران که در واقع ارگان خبرگزاری جمهوری اسلامی و منعکس کننده ی نظرات دولت می باشد، اخیراً بدنبال اعلام تحریم اقتصادی ایران از سوی آمریکا به اقدام توجه برانگیزی دست زده است. این روزنامه در مطلبی با عنوان تحریم اقتصادی آمریکا از نگاه "دگراندیشان" نظرات تعدادی از روزنامه نگاران را که در عرف رژیم جمهوری اسلامی "دگراندیش" محسوب می شوند و نشریات شان به خاطر همین "دگراندیشی" با دشواری های فراوان انتشار می یابد، درج کرده است.

غلامحسین ذاکری مدیر مسئول نشریه ی "آدینه" می گوید: حتی کسانی که تا کنون طرفدار روابط سیاسی با آمریکا بودند وقتی با تصمیم عجولانه ی کلینتون که زیر فشار رژیم صهیونیست ها اتخاذ شده است، مواجه می شوند، آنرا محکوم می کنند و به این باور می رسند که در رودرویی جدید، بحث چالش نظام با دولت آمریکا نیست، بلکه درگیری ملت ایران با تصمیم گیران آمریکایی است. وقتی دولت آمریکا رسماً اعلام می کند که از توسعه و عمران کشور احساس خطر می کند، صحت تحلیل بالا مشخص می شود.

فرج سرکوهی سردبیر "آدینه" اظهار داشته است: هرگاه خطر برای ملت ما حدی باشد، می تواند انگیزه و بستر مناسبی برای تقویت وفاق و وحدت ملی باشد. وی ضمن بیان ضرورت ایجاد نهادها، اتحادیه ها و کانون های فرهنگی مستقل و پرهیز از طرد و نفی اندیشه های مختلف تأکید کرد که باید در برابر تهدید اخیر آمریکا و هر قدرت دیگر در جهان ایستادگی کرد و در مورد تصمیم گیری های سیاسی که در این مورد اتخاذ می شود باید سه فرآیند؛ کار کارشناسی، فضای مناسب و انتقال آزاد اطلاعات را بهینه کرد.

عباس معروفی سردبیر نشریه ی "گردون" نیز ضمن تأکید بر ضرورت وجود نهاد های صنفی برای ابراز دیدگاه های گروه های اجتماعی گوناگون گفته است: آمریکا اهمیتی برای مردم قائل نیست و با هر طریق ممکن سعی در سرکوب



گفت و شنود با «منظر فروهر» استاد تاریخ

سودابه اشرفی

پس از جنگ جهانی اول و از هم پاشیده شدن امپراتوری عثمانی دولت‌های انگلیس و فرانسه تسلط خود را در مناطق عربی خاورمیانه برقرار کردند. در زدوبندهای امپریالیستی بعد از جنگ، سرزمین فلسطین به تصرف انگلیس درآمد و در طول سلطه‌ی مستقیم انگلیس که تا سال ۱۹۴۸ ادامه داشت سیل مهاجرت یهودیان از سراسر دنیا، بخصوص از آلمان و لهستان به سرزمین موعود، فلسطین سرازیر شد. تنها در اول دهه‌ی ۱۹۳۰ بیش از ۱۰۰۰۰۰ یهودی از کشورهای مختلف اروپایی به فلسطین مهاجرت کردند. پس از جنگ جهانی دوم، کمیسیون ویژه‌ی سازمان ملل متحد در امر فلسطین پیشنهاد کرد تا فلسطین به دو دولت عرب و یهودی تقسیم شود و اورشلیم زیر کنترل بین‌المللی درآید. در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیشنهاد این کمیسیون را به تصویب رساند. طبق این مصوبه با اینکه یهودیان فقط یک سوم جمعیت منطقه بودند ۵۴ درصد زمین‌های فلسطین به آنها داده شد. یهودیان این مصوبه را پذیرفتند اما عرب‌ها با آن مخالفت ورزیدند.

در روز ۱۴ ماه می یهودیان دولت مستقل اسرائیل را اعلام کردند. این امر موجب شروع جنگ اعراب و اسرائیل شد. زمانی که جنگ در سال ۱۹۴۹ خاتمه یافت، اسرائیل زمین‌هایی بیش از آن که سازمان ملل پیشنهاد کرده بود - ۷۸ درصد کل سرزمین فلسطین - به دست آورد. بیش از یک میلیون عرب از سرزمین خود توسط اسرائیلی‌ها رانده و در نتیجه به کشورهای مجاور پناهنده شدند.

اگرچه در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ جنگ‌هایی بین اعراب و اسرائیل درگیر شد ولی به تصرف زمین‌های بیشتری توسط اسرائیل انجامید. پس از آتش‌بس سال ۱۹۶۷، اسرائیل «وست بنک» و «غزه» را تصرف کرد. هم‌چنین صحرای سینا را از مصر و بلندی‌های جولان را از سوریه متصرف شد. در این زمان متجاوز از یک میلیون عرب تحت سلطه‌ی اسرائیل درآمدند. بار دیگر، در سال ۱۹۷۳ مصر و سوریه به اسرائیل حمله کردند که این جنگ بی‌ثمر خاتمه یافت.

به منظور آزادی فلسطین، گروه‌های مختلف مقاومت تشکیل شد که معروفترین آنها سازمان آزادی بخش فلسطین بود. این گروه برای جلب نظر جهانیان به مساله‌ی فلسطین در سراسر دنیا به فعالیت‌های مختلف چریکی پرداخت و سعی بر آن کرد تا اذهان عمومی مردم دنیا را به مشکل فلسطین معطوف دارد.

سال ۱۹۷۸ مصر و اسرائیل قرارداد معروف به صلح کمپ‌دیوید را امضا کردند که موجب خشم و اعتراض ملل عرب شد. بر طبق این قرارداد شبه جزیره‌ی سینا به مصر بازگردانده شد ولی مساله‌ی فلسطین و پناهندگان فلسطینی مطرح نشد. در سال ۱۹۸۷ موج اعتراض و مقاومت اعراب ساکن در مناطق اشغال شده بالاگرفت. در این دوره، نوجوانان و جوانان که سلاحی جز سنگ نداشتند به جنگ مسلح‌ترین سربازان دنیا در اسرائیل که با کمک‌های مالی و تکنولوژی بیکران امریکا توانسته بودند، یکی از پیشرفته‌ترین ارتش‌های جهان را تشکیل دهند، رفتند و هزاران نفر جان خود را از دست دادند یا برای همیشه معلول و یا در زندان‌های اسرائیل زندانی شدند.*

سرانجام در شرایطی که تعداد آوارگان فلسطینی به بیش از دو و نیم میلیون رسیده است، در پی مذاکرات بی‌شمار محرمانه در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ قرارداد صلح بین سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل در واشنگتن امضا شد. به موجب این قرارداد جریکو و غزه برای برقراری حکومت خودمختار به فلسطینی‌ها واگذار شد. این قرارداد که هنوز در مرحله‌ی جنینی است، علی‌رغم گزارشات و ظواهر امر، چشم‌انداز امید بخشی را برای فلسطینی‌ها به ارمغان نیاورده است.

در مطبوعات و رسانه‌های دیگر دیدگاه‌های متفاوت از این طرح قرارداد صلح را دیده و شنیده‌ایم. در سیمرغ شماره‌ی قبل وعده کردیم که پای سخنان «منظر فروهر» تاریخ‌شناس، بنشینیم که خود سال گذشته به فلسطین سفر کرده و از نزدیک شرایط زندگی مردم را مشاهده کرده و جویای نظرات توده و روشنفکران فلسطینی از گروه‌های مختلف بوده است. اکنون این گفت‌وگو را از نظر شمامی گذرانیم.

«رضا عبده» نویسنده و کارگردان برجسته‌ی ایرانی که یکی از هنرمندان پیش‌رو و نوآور تئاتر جهان بود، پنج‌شنبه ۱۱ می ۱۹۹۵ در سن ۲۲ سالگی در نیویورک جان سپرد! سال ۱۳۶۸ در ماه تیر - ۶ سال پیش - که شماره‌ی سوم مجله‌ی سیمرغ منتشر می‌شد با رضا عبده مصاحبه‌ای کردیم که در همان شماره چاپ شد. شاید این تنها مصاحبه‌ای باشد که در مجله‌های فارسی زبان با این هنرمند بزرگ انجام گرفته است. این مصاحبه را به منظور بزرگداشت او دوباره چاپ می‌کنیم تا با ویژگی ذهنی - فکری رضا عبده بیشتر آشنا شویم. سیمرغ به تمامی هنرمندان و مردم ایران این اندوه بسیار بزرگ را تسلیت می‌گوید.

سیمرغ: اولین نمایشی که دیدید و بخاطر دارید چه بود؟

رضا عبده: اولین تئاتری که روی من اثر گذاشت و آنرا بدرستی به یاد دارم، «رویای نیمه شب تابستان» اثر شکسپیر بود که در سن هشت سالگی در انگلیس دیدم. البته قبل از آن هم نمایشنامه‌هایی دیده بودم، اما آنها را به خاطر نمی‌آورم.

- اولین نمایشی که کارگردانی کردید چه بود؟

-: پیرگینت (Peer Gynt) اثر ایبسن نمایشنامه نویسنده نروژی که تجربه‌ی ترسناکی بود. یعنی خیلی مشکل بود و من تجربه نداشتیم و حالا که به آن فکر می‌کنم بدترین کاری بود که تا بحال عرضه کرده‌ام.

- اولین نمایشی که نوشتید چه بود و آیا بروی صحنه آمد؟

-: حدود هفت سال پیش اولین قطعه ام را نوشتم، که نام ^{Tragedy} in Progress داشت و ترکیبی بود از نمایشنامه‌های فدرایزاسین و هیپولیتوس از یورپیدیس. اما اولین کار درست و حسابی که نوشتم حدود چهار سال پیش بود که «مرثیه‌ای برای یک پسر بچه با اسباب بازی آبی» نام داشت. پس از آن در سال ۱۹۸۶ نیز کاری نوشتم بنام «راستی روی یک تپه نشست و غروب ماه را تماشا کرد» که خودم از کیفیت آن راضی هستم. داستان آن مربوط می‌شود به یک ومپایر (Vampire) خونخوار (نظیر دراکولا) و یک دختر معمولی و عشق بین این دو. هردوی این نمایشنامه‌ها را در لوس آنجلس بروی صحنه آوردم و از موفقیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند.



- از دیگر تجربه‌های کارگردانی تان بگوئید

-: در سال ۱۹۸۱ در فستیوال تئاتر ادینبورگ در انگلستان نمایشنامه «ننه دلاور» از برتولت برشت را کارگردانی کردم که موفق بود. در سال ۱۹۸۵ در لوس آنجلس نمایشنامه «شاه لیر» از شکسپیر را بروی صحنه آوردم. پس از آن در سال ۱۹۸۶ قطعه‌ای بنام Farmyard

درباره‌ی واقعه‌ی میناماتا

میناماتا یک شهر کوچک در جنوب ژاپن است واقع در جزیره‌ی کیوشو. در سال ۱۹۰۷ کارخانه‌ای بنام چیسو در این شهر تأسیس شد و صنعت را برای آن به ارمغان آورد. این کارخانه شیمیایی کم‌کم، با یک ترکیب آلی جیوه‌ای که از فاضلابش بیرون می‌آمد و به دریا می‌ریخت، آب دریا را مسموم کرد و اولین غرامت‌هایی که

به مردم ماهیگیر این شهر پرداخت در سال ۱۹۲۵ بود. در اوایل دهه‌ی چهل این کارخانه محصولش را به آلدئید استیلین تغییر داد و فاضلابی را که قبلاً در عمق آب دریا خالی می‌کرد در سطح خلیج کوچک شهر میناماتا خالی کرد. بطور مثال در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ مقدار ۲۲۰ تن جیوه در این خلیج ریخته شد. این ماهیان را مسموم میکرد و یواش یواش مردم این شهرک را مریض میکرد. برای اولین بار مرگ فجیع

تمام گربه‌های این شهر زنگ خطر را به صدا درآورد. این ترکیب آلی جیوه بطور دائم در ستون فقرات و مغز انسان و سپس سلسله اعصاب جا می‌گیرد و باعث حرکات غیر عادی و نامطلوب دهان، اسپاسم، آمدن آب دهان و خلاصه خرابی تمام سلسله اعصاب می‌شود. در اوایل ماهیگیران میناماتا از این بیماری اختصاصی شان شرم داشتند و آنرا پنهان میکردند. در سال ۱۹۵۶ خانم واتانابه دخترشش ساله اش را به بیمارستان

یا «حیات مزرعه» از یک نمایشنامه نویس معاصر آلمانی بنام Xavier Kroetz کارگردانی کردم که قطعه ساده و خشنی بود و من از آن خیلی لذت بردم.

-: در میناماتا تأثیرهایی از برشت دیدم و حالا هم گفتید که «ننه دلاور» را در سن ۱۷ سالگی کارگردانی کرده اید. آیا این درست است که بگویم که شما تحت تأثیر او هستید؟

-: البته. من معتقدم هیچکس نمی تواند الان نمایشی بنویسد و بگوید که تأثیری از برشت نگرفته، یعنی مگر اینکه این آدم خواب بوده باشد.

-: چه کارهایی از برشت را دوست دارید که کارگردانی کنید؟

-: «دایره گچی قفقازی» و «زن خوب سچوان»، نمایشنامه های

Didactic او را نیز نمی توانم بروی صحنه بیاورم.

-: آیا در ایران تأثیر دیده اید؟

-: بله، فقط تعزیه و تئاتر روحوسی را دیدم و حالا هم بخوبی بیاد می آورم. تعزیه خیلی قوی و مؤثر بود.

-: آیا شخص خاصی شما را در راهی که پیش گرفتید تشویق میکرد؟

-: بله مادرم مرا تشویق میکرد.

-: فکر نوشتن میناماتا کی به ذهن شما آمد؟

-: یکسال پیش. یعنی راستش مدتی بود که قرار بود من قطعه ای برای LATC بنویسم و کارگردانی کنم تا اینکه روزی در دفتر رئیس این مجتمع تئاتری، او کتابی از Eugene Smith، عکاس معروف، به من نشان داد که درباره ی شهرک میناماتا در ژاپن و مردم مریض آن بود و در اینجا بود که درباره ی موضوع آن تصمیم گرفتم.

-: کی اولین نسخه نوشته شد و کی تمرین را شروع کردید؟

- اولین نسخه در فوریه ۱۹۸۸ آماده شد (با همکاری خانم میرالانی انگلیسی) و در ژانویه ۱۹۸۹ ما تمرین را شروع کردیم و البته بخاطر مشکل و پیچیده بودن

قطعه تمرین خیلی طول کشید.

- هزینه ی بروی صحنه آوردن میناماتا چقدر بود؟

- چهارصد هزار دلار.

-: شما چگونه یک نمایشنامه را می نویسید و از لحظه ای که اولین فکر و اولین جرقه در ذهن شما زده می شود تا هنگام نوشتن چه مراحل را می گذرانید؟

-: من تا وقتی که نمایشنامه به طور کامل در ذهنم شکل نگیرد و از تمام جزئیات خبر نداشته باشم دست به قلم نمی برم. البته مسلماً تغییراتی بعداً در نمایشنامه داده می شود یعنی موقع تمرین که بسیاری بداهه پردازیها شکل میگیرند یا بعضی مطالب که بازیگران گوشزد می شوند و غیره.

-: اولین مشاهده ی من از این نمایش که بنظر من تا حدی به یک

Multi Media Event شباهت داشت درصد زیاد

استفاده از تکنولوژی و سطح بالای تکنولوژی آن بود در حالیکه



پرداخت غرامت به قربانیان و خانواده هایشان داد و در سال ۱۹۷۵ کارخانه ی چیسو برای همیشه بسته شد. تا این زمان، تعداد کل قربانیان به سه هزار نفر رسیده بود و این افراد از عوارض مختلفی رنج می برند و تابحال عده ی زیادی از آنان مرده اند ■

Minimata

Reza Abdoh

بیشتر از کارخانه شان دفاع کردند. دولت نیز از کارخانه طرفداری کرد و بالاخره با پرداخت غریمت ناچیزی به قربانیان حادثه در سال ۱۹۶۰ قضیه بطور موقت ساکت شد. در سال ۱۹۶۲ یک تیم محققین دانشگاهی اثبات کرد که در طی این سالها کارخانه ی چیسو به خلیج جیوه میریخته، اما تا سال ۱۹۶۸ دولت حاضر به قبول ارتباط بین بیماری ماهیگیران میناماتا و جیوه نبود. بالاخره در سال ۱۹۷۳ دادگاه رأی بر

کارخانه ی چیسو آورد و این اولین مورد ثبت شده ی این بیماری بود. پزشک بیمارستان یک سری آزمایشها را بروی گربه ها و ماهیگیران آغاز کرد و برایش مشخص شد که این بیماری ناشی از مسمومیت جیوه است اما از آنجائیکه او برای کارخانه کار میکرد نتایج آزمایشاتش را تا چندین سال بعد (تا محاکمه معروف) مخفی کرد. بالاخره یک محاکمه پر سر و صدا آغاز شد که در آن کارگران کارخانه با شدت هر چه

نکته نیز دور بین تلویزیونی بود که هر از چند گاه از سقف پایین می آمد مردم را تماشا میکرد و سپس می چرخید و نمایش را تماشا میکرد و بعد به جایش باز می گشت و مخفی می شد.

رضا عبده- در واقع این، لایت موتیف این نمایش بود. یعنی اینکه کسی دارد مارا می پاید و ما فقط تماشاگر نیستیم بلکه کسانی هم ما را تماشا می کنند.

- یکی دیگر از ویژگیهای این نمایش، پانورامیک بودن آن بود. منظورم این است که اتفاقات مختلفی در روی صحنه ی وسیع و عریض نمایش شما بطور همزمان می افتادند و برای اینکه تماشاگر بتواند همه ی اینها را ببیند می بایستی مکرراً سرش را بچرخاند، تا این وقایع از دستش در نروند.

- بله درست است. این ناشی از این می شود که ذهن من بطور موازی کار می کند یعنی در آن واحد به چندین مسئله فکر می کنم و یا رویشان در فکرم کار می کنم. البته دنیای واقعی نیز این طور است، مثلاً وقتی که ما در خیابان راه می رویم وقایع گوناگونی در نزدیکی ما، و در اطراف ما در حال اتفاق افتادن است و مغز نیز اینها را بطور موازی مشاهده می کند و نسبت به آنها عکس العمل نشان می دهد.

- نکته دیگری که مکرراً در نمایشنامه اتفاق می افتاد پولیفونیک بودن آن بود یعنی باز بطور همزمان ما حرفهای هنرپیشگان مختلف را می شنیدیم و این گاه در این حد بود که درهم و برهمی و آشفتگی (Chaos) ایجاد میکرد.

- این هم درست است. من خیلی به مسئله ی Chaos اهمیت می دهم و سعی داشتم که این نمایشنامه را تا آن حد که می شود غیر خطی (Nonlinear) بکنم، برای اینکه زندگی یک پدیده ی غیر خطی است. نکته دیگر اینکه بسیاری از پیام های این نمایش بصورت Subliminal و Elliptical (بیضوی) عرضه می شدند.

- در این مورد، بیضوی یعنی چه؟

- منظورم این است که پیام ها بصورت مستقیم نحویل تماشاچی نمی شدند و حرفها در حول و حوش منظور اصلی زده می شدند. حرفها مستقیم نبودند و کمی زیر و یا کمی بالای خط اصلی زده می شد. در بسیاری قسمتها تماشاچی می بایستی بین حرفها و خطوط را بخواند. در واقع در بعضی موارد خود حرفها احمقانه بود.

- کل این پیچیدگیها گاه تماشاچی را گیج می کرد و آنهایی که ظرفیت شان کمتر بود سالن را ترک می کردند و جالب این بود که هنگامیکه این تماشاچیان در حال بیرون رفتن بودند یکی از بازیگران نمایش را متوقف میکرد و ترک کردن این تماشاچیان را اعلام میکرد و گاه نیز به آنها متلک سبک نیز می گفت و این خیلی طنز آمیز بود و تمام سالن را به خنده می آورد.



مسلم است او به موج نوی تئاتر مدرن تعلق دارد اما به گونه ای من ابا دارم از این که او را آوانگارد بنام ام چه بار معنی این کلمه برای من گاه کلمات پوچی گرا، منفی و ندرتاً بی معنی را بیاد می آورد و کار رضا عبده بسیار پرمعنی و پر مقصود است. او به آموزاندن و آگاه کردن بیننده اش اعتقاد راسخ دارد و می خواهد با استفاده از راه های مختلف ارتباطی تغییر فکر و حالی در تماشاچی اش ایجاد کند ■

به دنبال او رفته و نه او به دنبال کار. علیرغم اینهمه موفقیت او جوانی است بسیار خوش برخورد و متواضع و مصاحبه با او برای مصاحبه کننده کاری است مطبوع دید تئاتری او بسیار قوی و پیچیده است و بطور کلی خیلی جلوتر از تئاتر پیشرفته ی لوس آنجلس و امریکا است. به این دلیل کیفیت و نوع کار او را با هیچیک از هم دور گان اش نمی توان مقایسه کرد، آنچه

جدا می ماند. رضا عبده یک کارگردان و نویسنده ی ۲۵ ساله ی ایرانی است که در صحنه ی پر جوش و خروش تئاتر لوس آنجلس بسیار فعال و موفق بوده است. علیرغم سن کم اش، دانش عمیق و کارایی او در کار تئاتر اعجاب آور و بسیار قابل احترام است. بخاطر استعداد و هوش سرشار و بخاطر معلومات و توانایی او خوشبختانه همیشه کار



درباره ی کارگردان و نویسنده

رضا عبده در سال ۱۹۶۴ در تهران بدنیا آمد. در سن یازده سالگی به مدارس شبانه روزی در انگلستان فرستاده شد و در سن ۱۶ سالگی از دبیرستان فارغ التحصیل شد و در ولینگتن کالج در شهر سامرست در انگلیس به ادامه ی تحصیل مشغول شد. از همان بدو ورود به انگلستان بخاطر علاقه زیاد به تئاتر با National Youth Theater به همکاری پرداخت. این یک مرکز تئاتر حرفه ای برای نوجوانان است که هرتاستان بطور فشرده به تربیت آنان در تئاتر می پردازد. در سالهای بعد او با مرکز متشخص و با پرستیز تئاتر انگلیس به نام Royal Academy of Dramatic Arts به همکاری پرداخت و چند نمایشنامه را در آنجا کارگردانی کرد. سپس او برای ادامه تحصیل به امریکا آمد و در دانشکده فیلم و تئاتر دانشگاه USC ادامه تحصیل داد و پس از دو سال با مدرک BFA فارغ التحصیل شد. و از آن زمان تا بحال نیز در عرصه فعال تئاتر لوس آنجلس مشغول به فعالیت (نوشتن و کارگردانی) و آفریدن بوده است.

- بله من از قبل با دوتن از بازیگران قرار گذاشته بودم که هروقت بنظر رسید تماشاگری دارد نمایش را ترک می کند این عکس العمل را نشان دهد.

- در یکی از مقالاتی که روزنامه ی لوس آنجلس تایمز درباره ی نمایش شما نوشته بود، گفته بود که نمایشنامه پیچیده است و یابایستی آنرا کوتاه و ساده تر کرد و یا اینکه به تماشاچی اجازه داد که نمایش را بیش از یکبار ببیند و من با پیشنهاد اول مخالفم و دومی را فکر خوبی می یابم.

- اینکه نمایشنامه پیچیده و گاه زننده است و درک آن آسان نیست، تمندی است و تا حدی مربوط به Aesthetics کار من مربوط شود که می خواهم باورهای مردم را بشکنم و پاره ای مسائل را صورت گزنده ای به آنها عرضه کنم. اما در اینجا لازم می دانم توضیح دهم که میناماتا و مردم آن و کارخانه و صاحبانش فقط روح نمایش بود، یعنی برای من سکویی بود که از آن می خواستم سئوالات و برداشتهایم را بسوی بیننده پرتاب کنم. اینکه در دنیای حاضر رنج و رنجبری و قربانی شدن و قربانی دادن پذیرفته شده و اینکه دنیای حاضر معادله ای بین رنج و پول برقرار کرده برای من سؤال بزرگی است. اینکه بطور مثال صاحبان کارخانه در میناماتا با پول، غرامت اشخاص را که مریض و ناقص کرده اند می پردازند یا در بوپال (هندوستان) کارخانه یونیون کار باید با پول غرامت آزاری را که به این مردم داده می پردازد برای من قابل قبول نیست.

- با شما هم عقیده ام و به همین دلیل وقتی جمله ی

Gradually, Death becomes a Commodity.

در طی

موفقیت برای شما دارم ■

نمایشنامه تکرار می شد، مانند ناقوسی توی سر من صدا میکرد. - و من میگویم چطور است که چنین معادله ای درست شده و پذیرفته شده؟ آیا این ما نیستیم که به سیستم کمک میکنیم که چنین معادله ای را برقرار کند؟ آیا این ما نیستیم که آنرا تقویت می کنیم؟ - شما سئوالهای بسیار مهم و جالبی را در کارتان معرفی می کنید؟ سئوالهایی که امکان تعمق و استدلال فراوان به بیننده می دهند و امکان تصمیم گرفتن برای اینک تا چه حد می خواهد به تقویت سیستم پردازد؟

- حالا کمی برایم درباره ی کار بعدی تان بگویید.

- کار بعدی من LA Odyssey نام دارد و الان در حال نوشتن آن هستم. این کار بروی یک صحنه ی واحد نخواهد بود و دیدن آن شش هفته طول خواهد کشید (فقط در روزهای شنبه و یکشنبه از ساعت ۵ تا ۹) و هر شب در مکانی در اطراف لوس آنجلس نظیر یک بار یا رستوران برگزار خواهد شد و تماشاگران بایستی به دنبال بازیگران در حرکت باشند و جریان زندگی بازیگران را در عرض این دوازده شب دنبال کنند.

- با شوق فراوان در انتظار دیدن این کار خواهم بود و آرزوی

بزرگداشت ایزابل آینده...

تهیه و برگردان سودابه اشرفی

در روز چهارشنبه ۱۹ اپریل بزرگداشت «ایزابل آینده» نویسنده‌ی مشهور شیلیایی و برادرزاده‌ی «سالوادور آینده» که تا کنون چندین رمان بلند نوشته است، در کتابخانه‌ی اصلی شهر «ساتا انا» در اورنج کانتی برگزار شد. در این روز او قسمت‌هایی از دو رمان خود را به زبان انگلیسی و اسپانیولی خواند و در گفت‌وگویی با حضار شرکت کرد. و به پرسش‌های آنها پاسخ گفت.

در این مراسم افراد بسیاری شرکت کرده بودند. طبق اظهار کتابفروشی «مارتینز» که در برگزاری این مراسم سهم به سزایی داشت، و طبق گزارش کتابخانه این کم‌نظیرترین استقبالی بود که تا کنون از یک نویسنده در این منطقه به عمل آمده است. آینده بعد از گفت‌وگو، ساعت‌ها مشغول امضای آثاری بود که علاقه‌مندان از او در دست داشتند. آخرین زمانی که او نوشته است «پائولا» نام دارد. این کتاب را با الهام از دخترش و بیماری و مرگ او که مدت‌ها با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد نوشته است.

کتاب «خانه‌ی ارواح» در ایران به فارسی ترجمه شده است و سال گذشته فیلم زیبایی از آن ساخته شد با شرکت هنرپیشه‌گان معروفی چون «میل استریپ» و «جرمی آیرن»، که در بیشتر نقاط جهان نمایش داده شد.

ایزابل آینده هم‌اکنون در سانفرانسیسکو زندگی می‌کند. او که به وسیله‌ی دو محافظ همراهی می‌شد در بخش آخر این مراسم که تمام روز با رقص و موسیقی و نمایشگاه و غذا و... همراه بود شرکت کرد.

مطلب زیر برگردان پرسش و پاسخی‌ست که در آن روز انجام گرفت.

من آن زمان یک روزنامه‌نگار بودم و از این کار هم راضی و خوشحال بودم. البته روزنامه‌نگار خوبی نبودم اما کسی هم متوجه نبود. بهر حال اگر به خاطر مرگ او نبود من یک روزنامه‌نگار معمولی باقی مانده بودم.

رنالیسیم جادویی یک تکنیک یا حقه‌ی ادبی نیست. رنالیسم جادویی با زندگی مردم آمریکای لاتین عجین است. روشی از زندگی‌ست. این سبک نوشتن روی آثار نویسندگان کشورهای دیگر نیز اثر گذاشته است.

جواب این سوال مشکل است چون من با همه‌ی نویسندگان امریکای لاتین از کودکی آشنا بوده‌ام. همینطور نویسندگان اروپایی. مطمئنم همه‌ی آنها روی آثار من تاثیر داشته‌اند اما شاید شکسپیر بیشتر از دیگران. زیرا که من از کودکی شکسپیر می‌خواندم. آیا فیلمی را که از روی رمان «خانه‌ی ارواح» ساخته‌اند دوست دارید؟

بله. بسیار زیاد. البته من انتظار داشتم چهره‌های امریکای لاتینی بیشتری در آن ببینم. با اینهمه فیلم را بسیار پسندیدم. از اینکه این همه بازیگر و دست‌اندر کار با استعداد در ساختن این فیلم سهیم بوده‌اند

نویسندگان اسپانیولی زبان با شما چگونه رفتار می‌کنند؟

من با آنها هیچ مراوده‌ای ندارم. برای اینکه به «کلوپ» آنها تعلق ندارم! این یک کلوپ مردانه است. من گارسیا مارکز را نمی‌شناسم. اوکتاویو پاز را یکبار بیشتر ملاقات نکرده‌ام. کارلوس فونتس را چندین بار ملاقات کرده‌ام. او یک جنتلمن واقعی‌ست. ادواردو گالیانو و ماریو وارگاس را نیز دیده‌ام. اما به طور کلی این کلوپ یک مکان «مقدس» است.

چه نویسندگانی روی آثار شما تاثیر گذاشته‌اند؟

مانی

جهان ، جلوه گاه تو

کز منقارِ صبح می آویزد

این هوا

که پر و بال می تکاند و

بر هستی ، شب‌نم می افشاند

اینها به جای خود

تمام جهان جلوه گاه توست !

رهگذر ، دسته گلی بر گور می نهد

و مردگان هشیار می شوند

(اینگونه باز آمدم از سکون به ترنم)

رهگذر ، کوکب ماه را می چیند و

در شعر من پنهان می کند .

(اینگونه درخشان شدم

چو منقار سهره ای)

رهگذر ، پرده شب را تا می کند

و نیمرخ زمین برق می زند .

(اینگونه شاعرم کردی)

بیهوده نیست

که در این کله سحر

بر کف دستم می نویسم

تمام جهان ، جلوگاه توست

بیهوده نیست که هستی

در کره کوچک نور فرو گنجیده

از نوک صبح می آویزد

تا من بنوشمش !

و آنگاه

چون رطوبتی خوشبو

در ذات ذره ها حلول کنم !

این نغمه های بال گشا

که بر اشیاء می نشینند

این صوت صبحگاهی

که نیمرخ زمان را زلال می کند

این رود

که هوش ماهیان را می شوید

تجلی گاه تواند .

سخن که می گوئی

کلمات خوشبو می شوند

سخن می گوئی و

حتی مرگ

دانه ای می شود تابان

تا شتابان

به گل کوکب سفر کند .

در حضور تو

عشق ، بال می گشاید

برشاخه انار می نشیند

و چهچه سر می دهد !

در حضور تو

قناری ها

آیه می شوند و

بر شاخسار سکوت فرو می آیند .

این پرده نقاشی که زمان را پیر می کند

این بانوی آفتاب

که پیراهن زمستان را

از پیکر زمین برمی دارد

این قطره نور

۱

گریزنده منم
کشاینده

تو

عشق رانده

فرمان به دوش کشاننده ام

اینک کلام چیست؟

وقت گشایش اگر که هست

گام چگونه بردارم

آوا چه سرایم؟

در باران بهار

پای خسته ام

کلید به مرداب فکنده

شوریده ای

سر بر آورده ام

دهان به باران سپرده

۴

غزلی

امشب

جاری نیست

زیر آوار خاطره

باد

با کاغذهای سوخته

بیداد می کند

خواب

بی افق کویری ست

مبهوت سیلانی غبارآلود

غزلی نمی وزد

امشب

تنها يك ستاره ی كوچك

در تنگنای سیاهی

اعجاز می کند

۲

آفتابگردانی بر کیسوان

مهره های شفاف واژه

آویخته بر گردن

رسوای جهان را بنگر

چه عاشقانه

بر بلندای آسمان

گونه می ساید

چنگ می زدم
بر ثانیه های آخر بهار
بنفشه های خیس باغ
رگه های ملتهب یاس
فشرده عاشقانه زمین را
برنازکای تن

زیر شاخه های شکسته
برجای مانده از تندر
هنوز
جویباری جاری ست
آفتاب اعتماد
گر نمی گشاید چشمی را
خوشا نفَس خاك

گلدان
از شکاف پنجره
باغ را نشان گرفته است



آوازه‌های گم

فریاد

طرح ۱

از ماهتابی دریا را نگریستم. دریا مرغی ناله سرداد. به ناگاه
ناله‌ی غریقی چندین هزارساله به گوش آمد:
آد، ژرفای دریا!

طرح ۲

پس از تماشای غروب و بازگشت تکراری‌ام از اسکله‌های
متروک، بادی وزید.
در موجش برگی غلتید
بوی خزان آمد
یادت بر پیچك ذهنم از نو رویید.

طرح ۳

پاییز

نیمه شبان

برگی از پیچکی بر زمین نشست

ماه آهی کشید

ریز- ریز باران بارید

طرح ۴

اندوه بی‌کران ابر
در آه آفتاب به هم آمیخت
گره خورد
و بر سرم بارید
زرد زرد شدم
از باران پاییز

طرح ۵

صبح‌گاه

چرخش باد در شاخسار نیمه‌عریان درختان
برگریزان

در خیابان‌های خیس از باران
پیره‌زنی شکسته‌حال در سایه‌ی چتر بارانی‌اش
از باریك کوچه‌یی می‌گذرد
وز نو ولوله‌ی باد.

قهر

قدسی قاضی نور

شیار ظلمت

عباس مرادی

پلک برهم می گذاری
 پرده می کشی.
 برآسمان پرستاره‌ی چشمانت
 و من
 در ظلمت
 تمام شب، کابوس می بینم

جهت‌های آسمان

ناهید باقری

نازنین خانه را در طرف باد بساز
 بادی از باران
 شب به مهمانی ما می آید
 دامنش را پر از واژه فانوس کنیم
 دلپذیر می دانم فصل بدیست
 و از آخرین روز بهار
 قرن‌ها می گذرد
 آخرین بار که خورشید شکست
 در شیار ظلمت
 خط سرخی ماسید به پیشانی خاک
 دختر دهقانی در زلال هامون
 در پی نطفه زردشتی بود
 که بیاید
 نیکی، نیکی، نیکی
 طشت خونی آورد

از دو مدار گونه‌گون برآمدیم
 جغرافیای جهان را پیمود نگاهمان
 و مرکز زمین
 میعادگاهمان.

جذب هم شدیم
 زبانِ مشترکمان، عشق
 پوستمان، زمین.

تشنه

جمشید برهمن

چاه راهی بودم
 راه پر پیچ و خمی
 سال‌ها رفت و شبی رهگذری
 خسته،
 فانوس به دست
 آمد و رفت و کنارم ننشست
 حال، من تشنه‌ام آه

هرشب
 آنگاه که سرد می شود خاکستر روز.
 دست‌های سرمازده‌ام را من از دوسوی،
 شمال و غرب،
 در شعله‌های نگاهت
 که جنوبی‌اند و شمالی،
 گرم می‌کنم.

چند شعر از کتاب پیکره‌های برهنه اثر یانیس ریئتسوس

Janis Ritsos

بوگردان: م. فریار

تنت زیباست.

تنت بی‌انتهاست.

خود را در بی‌انتهایی گم کرده‌ام.

در میان آن همه آشوب
آرامشی کامل،
پر شده از صدای تو.

به چه کارم می‌آیند ستارگان،
هنگام که تو نیستی؟

چگونه می‌زیند مردگان
بی عشق؟

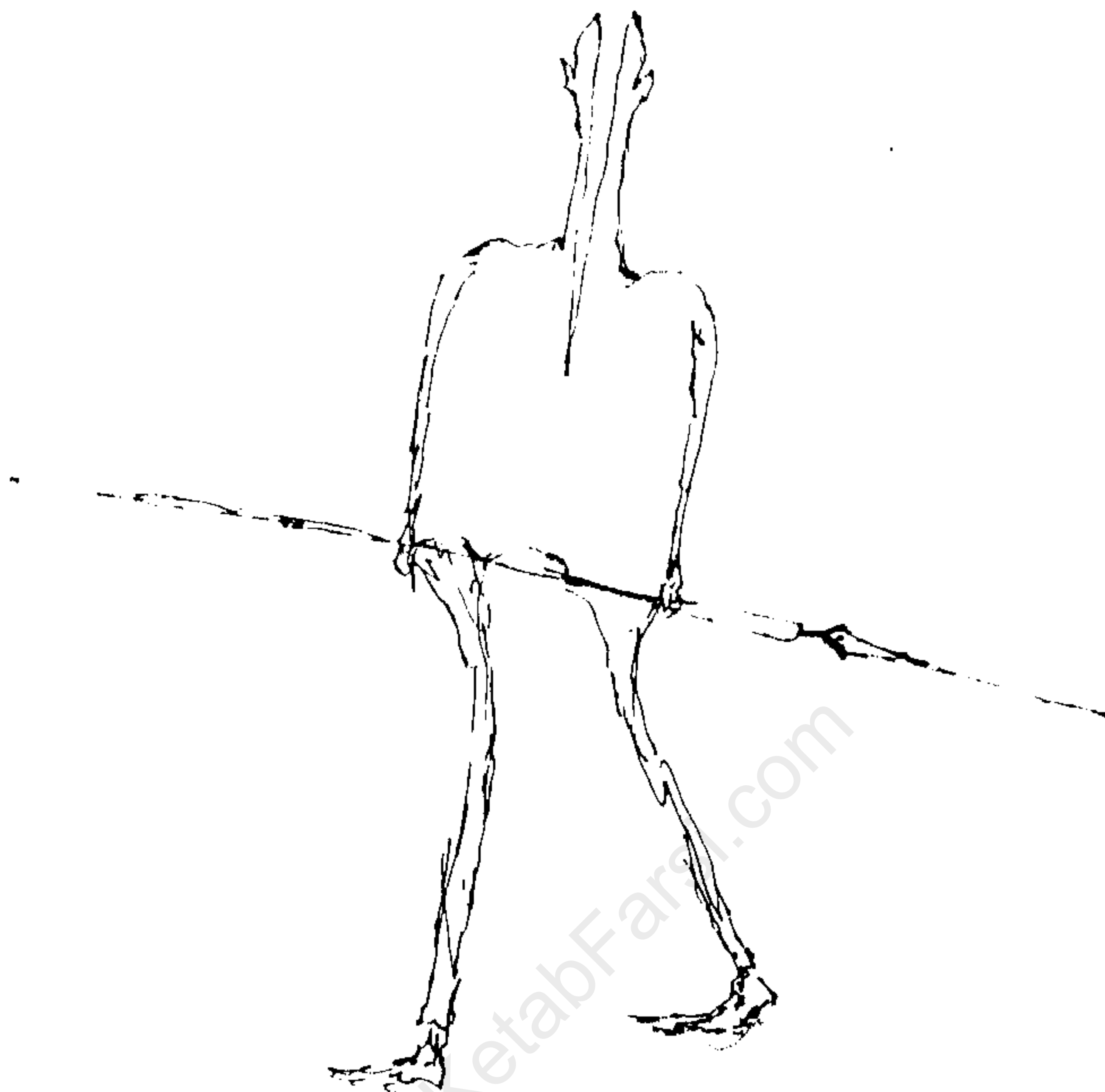
گفتی مویت را دوست دارم.
مویم بلند شد،
آن‌چنان که مرا پوشاند.

شعر ابرست
شاید هم نور،
تنی ندارد.
من در تنت می‌زیم.

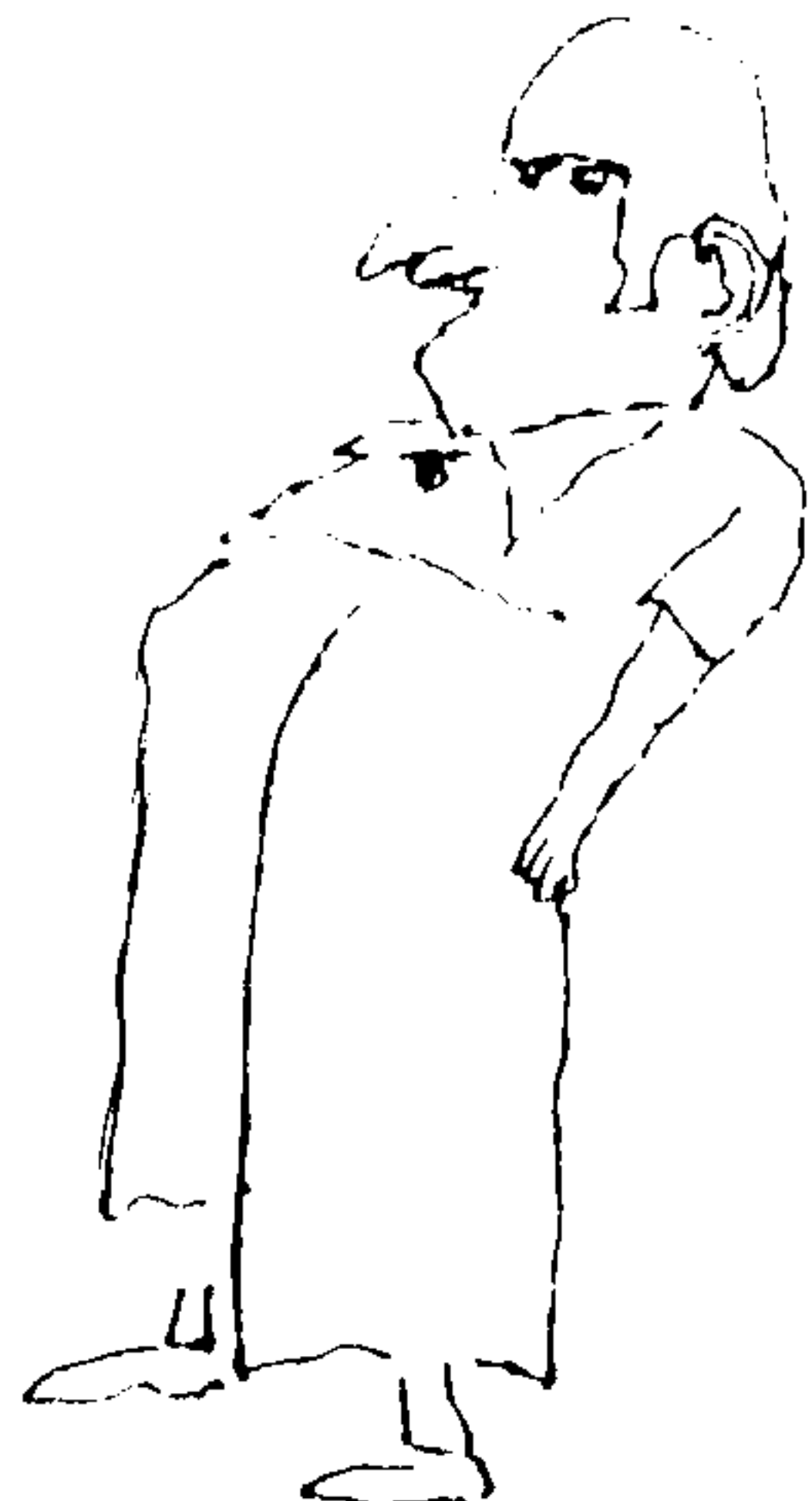
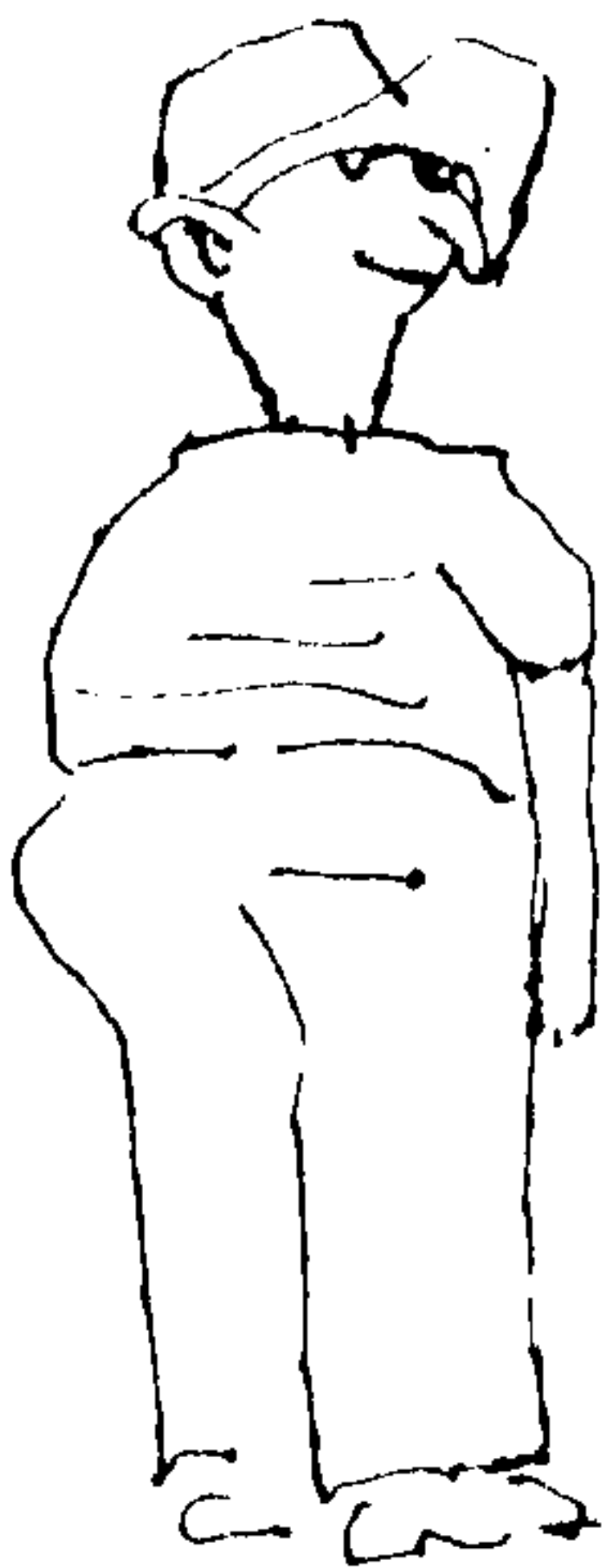
شب.
کلیدهایمان را از پنجره به بیرون انداختیم.
ستارگان را ربودیم،
در را گشودیم.

تلفن نابهنگام،
جنگال در حوالی،
ماشین‌های قراضه، صداها، مغازه‌ای ماهی‌فروشی،
دوچرخه‌ای از پل سقوط می‌کند،
و ناگهان

چکش را می‌گیرم،
هوا را می‌کوبم،
پیکره‌ات را می‌آفرینم،
می‌گشایمش،
به درونش می‌روم،
و آنجا می‌مانم.



در این یکی دو دهه، شعر امروز ایران با توجه به علل گوناگون که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست اما اندیشیدن به آن لازم است. شاید به بحران‌هایی دچار شده که اگر شاعران صاحب اندیشه و خردمندان در این زمینه به تبادل نظر و کنکاش مشورت نپردازند شاید در این راه فرصت‌هایی برای خلاقیت و سرودن شعر را از دست بدهیم و چندی در بی‌راهه برانیم. شک نیست که این راه در فرآیند خود فراز و فرودهایی دارد تا خود را بیالاید و کامل کند و از سستی‌ها و ضعف‌ها و کاستی‌ها برهاند. اما هیچ‌چیز بدون کوشش و اندیشه و عمل منطقی به جایگاه راستین خود نخواهد رسید. این راه دشوار است و از سوی آگاهان همت بسیار می‌طلبد. سیمرغ بر آن است که جای بحث و نقد و پاسخ‌گویی برای همه‌ی شاعران ارجمند و کسانی که در این راه می‌کوشند و با نگرانی کاروبار شعر را دنبال می‌کنند، مهیاست. ضمن اینکه نظرات چاپ شده به هیچ‌وجه ارایه دهنده‌ی نظرات سیمرغ نیست.



بدون اغراق در این آشفته بازار لال بازی شعر، شعرهای مقصدی اعتبار و ارزشی برای ادبیات معاصر است و یکی از پل های آشتی بسیاری از دورشدگان از شعر با شعر امروز ایران است. زیبایی های بیانی، موسیقی کلام، عاطفه ی سرشار بار معنایی تصاویر شعرهای مقصدی بدون رمل و اصطرباب با جان هایی که جهان این گونه شعر را دوست دارند رابطه برقرار می کند و زمزمه گر می شود.

برخورد آشفته و تخطئه آمیز مانی از شعر مقصدی تحت عنوان «هجوم ملخ وار بی مایگی و بی ریشگی، اقدام برای اضمحلال شعر فارسی، جنون زدگی و غیره و ذالک» نه در اختلاف سلیقه بلکه ریشه در جای دیگر دارد که کالبد شکافی آن فرصتی دیگر را می طلبد.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره ست / خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

عطر برنج الفتی دیرینه دارد، نگاه دریغ آمیز از یادهايش را با خود حمل می کند و از هر رخداد، حتا خم شدن برای بوییدن گلی نقب می زند به سمت خاطرات بومی اش و آشنازدایی می کند از تعابیر روزمره از طریق واگذاری صفات گل و بلبل به یک دیگر و با نگاه تازه ی خود معادل های تصویری جدید ایجاد می کند.

گو/برف/ یا تگرگ/ بر خاطرات شاخه/ بیارد/ در هر کجای خاک/ لبخنده ات/ تبسم گیلان است،/ به خود نهیب می زند که سردی زمستان غربت را با گرمای آتش دوردست ها با شادی گرمای رنگ ارغوانی گیلان خاطره ها به سر خواهد آورد و بجای خواهد ماند.

شرع «بارانی دیگر» در شمای کلی اش تراژدی انسان امروزی در آشوب جهانی ظالمانه است، انسانی که جغرافیای وطنی اش را در کوله پشت اش از کشوری به کشور دیگر حمل می کند.

چواغ کوچک سیمرغ با اشتراک های شما روشن است

اشتراک سیمرغ را به دوستانتان پیش نهاد کنید

اشتراک سیمرغ را به کتاب خوان ها پیش نهاد کنید

MARCELO LIMA

نگاه شگفتی و هراس

نگاره‌های Marcelo Lima

فرامرز سلیمانی



انداخت و این سرآغاز موج مدرن هنر برزیل بود. نمایشگاه‌های دوسالانه (بی‌ینال) برزیل در دنباله هفته‌ی هنر، بیش از چهارهزار اثر هنری را در تالاری به درازی یک مایل عرضه کرد.

هنر برزیل از قرن هجدهم با آثار «آلشی رادینیو» ۱۷۳۹-۱۸۱۴ رخ نمود آلشی رادینیو به علت جذام معلول بود اما هنر برزیلی را شکل داد. «کالوا کانتی» ۱۸۹۷-۱۹۸۲ از ابداع گران هفته‌ی هنر، «ترازیلا دو آمارال» این راه را پی گرفتند. دیوارنگاره‌های هنرمند اخیر در سازمان ملل و کتاب‌خانه‌ی ملی واشنگتن به نمایش در آمده است.

او زیر تاثیر آثار واقع‌گری دیوارنگاران مکزیک و هم‌چنین پابلو پیکاسو بود و صحنه‌ها و چشم‌اندازهای بسیاری از تاریخ برزیل و قهوه‌زارها و رواج مسیحیت در میان سرخ‌پوستان را از خود برجای گذارد.

در تندیس‌گری «برونو دی جرجی» (۱۹۰۵ -) نقشی آغازگر دارد و کار عمده‌ی او تندیس دو جنگاور است در برازیلیا. تصویر آدم‌های عادی، (کاندائگو) که از گوشه و کنار برزیل آمدند تا برازیلیا، پایتخت برزیل را در سال ۱۹۶۱ بسازند.

۵. نر «برزیل» آمیزه‌ای از میراث‌های بومی، اروپایی و آفریقایی را با خود دارد و در شعر و ادبیات، موسیقی و کارناوال و سامبا، نقاشی و تندیس‌گری و حتا مذهب در ترکیبی از کاتولی سیزم، باورهای سرخ‌پوستان و آفریقاییان عرضه می‌شود.

در ادبیات برزیلی نماینده‌ی عمده‌ی این هم‌آمیزی‌ها را در آثار ماشادو می‌بینم او نویسنده‌ای فقیر و مصروع بود و تحصیلاتی اندک داشت از ۱۸۳۹ تا ۱۹۰۸ زیست و در قصه‌ها و شعرها و نمایش‌نامه‌هایش زندگی روزانه برزیلی‌ها را به خوبی بازگفت «خاطرات پسامرگ براز کویاس»، «سنگ گور برای پرنده‌ی کوچک» و «دن کاسمورو» و ۱۸۸۶-۱۹۶۸ و «سیسیلیا میثولس» و به ویژه «ماريو دآندراده» و «از والدو دآندراده» هستند در سال ۱۹۲۲ در «سن پائولو» شهر بزرگ برزیل یک حادثه عمده‌ی هنری رخ داد. آندراده‌ها با همکاری هنرمند دیگر برزیلی، کالوا کانتی، «هفته هنر» را آغاز کردند که انقلابی در هنر برزیل به راه

